

زمینه‌های پدید آمدن حدیث مشکل

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۳/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۱۲

محمدکاظم طباطبایی^۱

چکیده

دانش مشکل الحدیث یکی از شاخه‌های مهم دانش‌های حدیثی است. فهم احادیث مشکل و دست‌یابی به مراد معصومان، نیازمند ساز و کاری منطقی و علمی است که اولین مرحله آن آگاهی از زمینه‌های پدید آمدن مشکل و سپس پیگیری حل دشواری‌های حدیث است. این نگاشته با استقصای روایات مشکل در مجموعه منابع حدیثی شیعه و سنی دوازده زمینه پدید آمدن مشکل الحدیث را با این عناوین مطرح کاویده و به حوزه‌های مربوط ازجاء داده است: ۱. آسیب‌های دامن‌گیر، ۲. غرابت واژه، ۳. چند معنایی واژه، ۴. وجود اصطلاح، ۵. پیچیدگی یا ابهام ساختار، ۶. بیان مجازی، ۷. جدا افتادن از قرینه‌ها، ۸. اسباب ورود حدیث، ۹. والایی محتوا، ۱۰. تخصصی بودن روایت، ۱۱. اختلاف و ناسازگاری درونی، ۱۲. تعارض و ناسازگاری بیرونی

کلیدواژه‌ها: حدیث مشکل، آسیب‌شناسی، اختلاف حدیث، ابهام، مجاز.

طرح مسأله

مجموعه‌های حدیثی گاه در بردارنده روایاتی است که فهم آن‌ها برای شمار قابل توجهی از دریافت‌کنندگان آن، دشوار بوده و مشکل جلوه می‌کند. از دیگر سو، تلاش‌های ارزنده‌ای برای تبیین این دسته از روایات مشکل به دست عالمان و فرهیختگان شکل گرفته است. به نظر می‌رسد گام نخست در تبیین احادیث مشکل، شناخت زمینه‌های پدیداری مشکل در حدیث است. پس از شناخت زمینه‌ها و چرایی پیدایش مشکل، می‌توان با پیمودن فرآیندی منطقی، معنا و مفهومی روشن و مقبول از حدیث ارائه داد. این بسان بیماری ناشناخته‌ای

۱. دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه قرآن حدیث (tabakazem@gmail.com).

است که کشف علت آن و چگونگی پدیداری اش به کشف راه درمان و معالجه آن یاری می‌رساند. ما در این جا به گونه گذرا، دوازده زمینه و سبب را برمی‌شمیریم و برای برخی از آن‌ها نمونه‌ای ارائه خواهیم داد. گفتنی است ترتیب در ذکر و آوردن این اسباب، نشان دهنده اهمیت یا فراوانی آن‌ها نیست.

۱. آسیب‌های دامن‌گیر حدیث

متون حدیثی از زمان صدور تا کنون دوران پرفراز و نشیبی را پشت سرگزرده‌اند. خفقان حاکم بر جامعه، سخت‌گیری نسبت به شیعیان و امامان، گونه‌های سنتی انتقال معارف دینی از نسلی به نسل دیگر، خطا در کتابت یا شنیدن و بسیاری از عوامل آسیب‌زای دیگر، متن برخی احادیث را با تصحیف، تحریف، نقل معنا، تقطیع نادرست و تقیه و آسیب‌هایی مشابه، و سبب دیریابی مقصود حدیث شده‌اند. عبارت «أكل السمک يذهب الحسد»^۱ که برخی ناقدان، آن را نپذیرفته و کنارش نهاده‌اند، تصحیفی از حدیث مقبول «السمک يذهب الجسد»^۲ است که خود به وسیله احادیث دیگر، مقید به «ادمان» و «طری»^۳، یعنی پیوسته و فراوان خوردن ماهی تازه شده است.^۴ در واقع، حدیث مزبور مدعی اثرگذاری خوردن ماهی بر بیماری روحی حسد نیست، بلکه می‌گوید استفاده فراوان از ماهی و نداشتن تنوع غذایی لازم، به لاغری مفرط می‌انجامد؛ نکته‌ای قابل فهم و قبول که شواهد طبیبی و تجربی هم دارد، ولی تصحیف «یذیب» و «الجسد» به «یذهب» و «الحسد» سبب دشواری در فهم و تحلیل معنای حدیث شده است

گفتنی است که شناخت آسیب‌های دامن‌گیر حدیث و حل آن‌ها به عهده دانش گسترده و مستقل آسیب‌شناسی یا همان «علل الحدیث» است.^۴ از این رو، نیاز است که برای حل مشکل احادیث آسیب دیده، از این دانش بهره جست و پس از رفع آسیب‌ها به حل دیگر مشکلات پرداخت.^۵

۱. الموضوعات، ج ۳، ص ۱۵.

۲. المحاسن، ج ۲، ص ۴۷۶، ح ۴۸۳.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۷۷، باب ۳۸: بَابُ كَرَاهَةِ إِذْمَانِ أَكْلِ السَّمَكِ وَالْإِكْتَارِ مِنْهُ.

۴. رک: آسیب‌شناسی حدیث.

۵. آیت الله شبیری زنجانی (حفظه الله تعالی) در درس خارج فقه خود می‌فرمود که غرابت واژه‌ها یا پیچیدگی ساختاری روایت گاه برخاسته از برخی آسیب‌ها مانند تصحیف، تقطیع، سقط یا ادراج نسخه بدل در متن روایت است. از این رو، زدودن این آسیب‌ها را لازم و مقدم بر حل دیگر مشکلات می‌دانستند.

۲. غرابت واژه

دشواری متن گاه به سبب پوشیدگی معنای واژه‌ای است که درون روایت قرار دارد. دیریاب بودن برخی کلمات و مفردات سخن، زمینه دشواری را در سطح واژگان پدید می‌آورد که خود حاصل ناآشنایی با ماده واژه و بن‌مایه آن یا ناآگاهی از معنای کاربردی و برخی ظرافت‌های معنایی واژه است. گاه ناآگاهی از تنها یک واژه، همه روایت را نامفهوم می‌کند. آخرین حکمت نهج البلاغه، «إِذَا احْتَشَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ فَارَقَهُ»^۱ نمونه مناسبی برای این ادعا است. سید رضی «حشم واحشم» را به «خشمگین ساختن» یا «خجل ساختن» معنا کرده که افزون بر ابهام در معنا با احتشام نیز تفاوت دارد و ابهام در متن را افزون کرده است. غریب و نامأنوس شدن برخی از واژه‌ها به سبب عوامل زمانی، زبانی و جغرافیایی است؛ مانندطور لغت درگذشت زمان، متروک شدن یک واژه، به‌کارگیری واژه‌های اقوام تازه مسلمان به جای واژه اصیل و متفاوت شدن بارارزشی یا کاربردی واژه‌ها در دوره‌های بعد.

۳. چندمعنایی واژه

برخی واژه‌های موجود در روایات چندمعنایی‌اند. فراموشی یا غفلت از برخی معانی این واژه‌ها، زمینه ناهمی یا دشوارفهمی روایات مشتمل بر آن‌ها را فراهم می‌آورد. چندمعنایی واژه برخاسته از چند معنایی ماده کلمه یا حاصل کاربردهای متعدد در طول زمان و یا آمیختگی با برخی کاربردها در زبان‌های دیگر است که همه این‌ها، سبب اجمال واژه و ابهام روایات در بردارنده آن‌ها می‌شود. حدیث کوتاه علوی «من احتجَّ بالحقِّ فلج»^۲ نمونه‌ای قابل ارائه است. فلج در این جا به معنای پیروز شدن و غلبه نمودن است؛ نه به معنای ازکارافتادن.

۴. وجود اصطلاح

اصطلاحات موجود در روایات نیز گاه مشکل‌ساز می‌شوند. اصطلاح‌های به‌کاررفته در متون روایی، قدمتی هزار و سیصد ساله دارند و در زمان و مکانی بس دور از زمان، مکان، فضا و فرهنگ ما به‌کاررفته‌اند. ناآگاهی از پیشینه اصطلاح به‌کاررفته و قالب تاریخی آن، ما را در فهم متن با دشواری رویه‌رو می‌کند. از این رو، نیازمند مراجعه به کتاب‌های کهن لغت و غریب الحدیث و بهره‌گیری از شارحان حدیث هستیم؛ کسانی که به سبب مطالعه فراوان

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۸۰.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۷۷.

حدیث وانس با آن تا حدود زیادی، به فهم زبان پیامبر ﷺ و اهل بیت  نزدیک شده اند؛ برای نمونه، حدیث مشهور پیامبر اکرم ﷺ درباره احکام شهر مدینه مشتمل بر دو اصطلاح است که معنای آن‌ها با مراجعه به کتاب‌های غریب الحدیث و شرح حدیث روشن می‌شود.

الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَائِرِ إِلَى كَذَا، مَنْ أَحَدَثَ فِيهَا حَدَّثًا أَوْ أَوَى مُحَدِّثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ.^۱

ابن اثیر، غریب نگار مشهور، در شرح عبارت «من أحدث فيها حدثاً أو أوى محدثاً» گفته است: الحدث: الأمر الحادث المنكر الذي ليس بمعتاد ولا معروف في السنة، والمحدث يروى بكسر الدال وفتحها على الفاعل والمفعول. فمعنى الكسر من نصر جانيا وآواه وأجاره من خصمه وحال بينه وبين أن يقتص منه. والفتح هو الأمر المبتدع نفسه، ويكون معنى الإيواء فيه الرضا به والصبر عليه، فإنه إذا رضى بالبدعة وأقر فاعلمها ولم ينكرها عليه فقد آواه.^۲

وی همچنین درباره اصطلاح پایانی حدیث آورده است: قد تكرر هذا القول في الحديث. والعدل: الفدية وقيل: الفريضة. والصرف: التوبة. وقيل: النافلة.^۳ معنای سخن ابن اثیر این است که توبه بدعت گزار و مانند او پذیرفته نمی‌شود، خطاهایشان قابل جبران نیست و در آن دنیا قابل معامله با هیچ فدیة و جان فدایی نیست. معنای محتمل دیگر این است که نه اعمال واجب چنین افرادی، پذیرفته می‌شود و نه اعمال مستحبی ایشان.

فیض کاشانی در توضیحی کوتاه به شرح این اصطلاح پرداخته است: صرفاً ولا عدلاً: لا توبة ولا فدية؛ أولاً نافلة ولا فريضة؛ أولاً وزناً ولا كيلاً؛ أولاً اكتساباً ولا حيلة؛ ومنه فلا يستطيعون صرفاً ولا نصرأى صرفاً للعذاب أو نوابئ الدهر.^۴

۵. پیچیدگی یا ابهام ساختار

گاه معنای واژه‌های متن روشن است و واژه یا اصطلاح نامفهومی در متن روایت به چشم نمی‌آید، ولی ساختار نحوی و ترکیب متن، مبهم یا پیچیده و دیریاب است؛ نمونه ساده آن،

۱. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۶۶۲، ح ۱۷۷۱، به نقل از امام علی .

۲. النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۱، ص ۳۵۱.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۹۰.

۴. الوافی، ۱۰، ص ۵۶۱؛ نیز و رک: ملاذ الاخیار فی شرح تهذیب الاخبار، ج ۱۵، ص ۴۷.

حدیث امام جواد علیه السلام است که فرمود:

أَتَيْدُ تُصِبُّ، أَوْ تَكْدُ.^۱

در این حدیث سه فعل در کنار هم نشستند. فعل امر «أَتَيْدُ / درنگ کن» در کنار دو فعل مضارع مجزوم (تصب / می‌رسی) و (تكد / نزدیک است) قرار گرفته است. در ظاهر دلیلی برای جزم دو فعل مضارع در دست نیست، ولی با دقت و نیز در نظر آوردن قالب مشابه در جملات دیگر، می‌فهمیم که شرط مقدر و برآمده از فعل امر «أَتَيْدُ»، موجب جزم دو فعل بعدی شده است. نکته دیگر، این که «تكد» از افعال مقاربه است که با فعلی دیگر ترکیب می‌شود و خبر از نزدیکی زمان وقوع آن می‌دهد؛ اما در این جا فعل دوم نیامده و به قرینه سیاق می‌فهمیم که این فعل همان «تصب» است. در نهایت، ساختار معنایی جمله این است: «درنگ کن (اگر درنگ کنی) می‌رسی یا نزدیک است که برسی».

۶. بیان مجازی

دیربایی معنا گاه برخاسته از کاربرد استعاری و مجازی واژه‌ها و ترکیب‌های متن است. آمیختگی معنای مجازی، استعاری و کنایی با معنای حقیقی و ناآشنایی با قالب‌های زبانی و بلاغی، گاه مشکل آفرین می‌شود؛ یک نمونه ساده، حدیث نبوی «كُلُّ صَلَاةٍ لَا يُقْرَأُ فِيهَا بِأَمِّ الْكِتَابِ فَهِيَ خِدَاجٌ»^۲ است. خداج به معنای نقصان است و برای توصیف ماده شتری به کار می‌رفته که جنین شکل گرفته، اما کامل نشده و ناقص خود را سقط می‌کند. نمازی که قرائت حمد در آن صورت نگیرد، شکل نماز را دارد، اما ناقص و نه کامل.

۷. جدا افتادن از قرینه‌ها

جدا افتادن حدیث از قرینه‌های حالی و مقالی، سبب دشواری در فهم آن می‌شود. بیان بخشی از حکم ناظر به یک موضوع از سوی یک امام و بیان بخش دیگر از امام دیگر، یا نقل بخش از یک روایت به وسیله یک راوی و نقل بخش دیگر از سوی راوی دیگری، می‌تواند قرینه‌های همراه متن را از آن دور کند. همچنین فاصله بیش از هزار ساله با دوره صدور روایات، سبب کاهش و گاه گسست ارتباط با فرهنگ و فضای زمان صدور روایات شده است. تطوّر و دگرگونی فرهنگ‌ها نیز فهم دقیق و همه‌جانبه فرهنگ روزگار صدور را کاهش

۱. نزهة الناظر، ص ۱۳۵، ح ۵۸؛ الدرّة الباهرة، ح ۴۰؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۴۰، ح ۱۳.

۲. المجازات النبویة، ص ۱۱۶، ح ۷۹.

داده و سبب اشکال در فهم حدیث شده است. روایات ناظر به شفاعت در بسیاری از کتاب‌های حدیثی نقل شده است. ندیدن همه روایات در کنار هم سبب شده است که پذیرش روایات عمومیت شفاعت، به ویژه در حیطه ظلم به دیگران با مشکل روبه‌رو شود؛ برای نمونه حدیث نبوی زیر ممکن است با اشکال روبه‌رو شوند:

لِكُلِّ نَبِيٍّ شَفَاعَةٌ وَإِنِّي حَبَاتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛^۱

هر پیامبری شفاعتی دارد و من شفاعتم را برای مرتکبان گناه کبیره از امتم در روز قیامت اندوخته‌ام.

یا حدیث دیگری از ایشان:

شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي؛^۲

شفاعت من برای مرتکبان گناه کبیره از امتم است.

این در حالی است که اگر روایت تفسیرکننده زیر را همچون قرینه‌ای لفظی در کنار احادیث فوق در نظر آوریم، به راحتی می‌توان به نتیجه حاصل، اعتقاد یافت. متن روایت را از پیامبر اکرم ﷺ می‌آوریم:

وَأَمَّا شَفَاعَتِي فَنَفِي أَصْحَابِ الْكِبَائِرِ مَا خَلَا أَهْلَ الشِّرْكِ وَالظُّلْمِ؛^۳

و اما شفاعتم برای مرتکبان گناه کبیره است، به جز مشرکان و ستمکاران.

نمونه دیگر را از میان احادیث اهل سنت می‌آوریم:

مَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ مِنَ الْإِزَارِ فَهُوَ فِي النَّارِ؛^۴

هر چه از پیراهن که پایین‌تر از مچ پا بیاید، در آتش است.

در این روایت با یک مشکل کوچک و یک مشکل اندکی بزرگ‌تر روبه‌رو هستیم. نخست این که چرا لباس به آتش دوزخ درآید و دیگر این که اساساً لباس بلند پوشیدن چه مشکلی دارد؟ در پاسخ سوال نخست می‌گوییم: مشخص است که در اینجا، مقصود پای شخصی که

۱. الأملی (طوسی)، ص ۳۸۰، ح ۸۱۵.

۲. کنز العمال، ح ۳۹۰۵۵.

۳. النخصل، ص ۳۵۵، ح ۳۶.

۴. صحیح البخاری، ج ۷، ص ۳۴.

این لباس بلند را پوشیده به درون دوزخ می‌رود و سوزانده می‌شود؛ و گرنه لباس که گناه و اختیاری از خود ندارد تا به دورخش ببرند و کیفرش دهند.

این نکته با حدیثی دیگر از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که ابوذر نقل کرده، تصدیق می‌شود. او گفته است:

ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: الْمَتَانُ الَّذِي لَا يُعْطَى شَيْئًا إِلَّا مَنَّةً، وَالْمُنْفِقُ سِلْعَتَهُ بِالْحَلْفِ الْفَاجِرِ، وَالْمُسْبِلُ إِزَارَهُ؛^۱

خداوند با سه کس در روز قیامت سخن نمی‌گوید: مَتَان، یعنی کسی که چیزی را جز با مَنَّت نبخشد؛ و فروشنده‌ای که کالای خود را با سوگند دروغ بفروشد؛ و آن‌که پایین لباس خود را رها کند [و درازتر از حد معمول باشد].

براین پایه مشکل بزرگ‌تر را باید پاسخ داد. از طریق یافتن قرینه و به شیوه یافتن و تشکیل خانواده حدیث، می‌توان روایت زیر را ارائه داد. روایت را بخاری در باب «من جرّ إزاره من غیر خیلاء»، در روایتی به نقل از عبدالله بن عمر آورده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خِيَلًا، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ أَحَدَ شَقِي إِزَارِي يَسْتَرْخِي، إِلَّا أَنْ أْتَعَاهَدَ ذَلِكَ مِنْهُ! فَقَالَ النَّبِيُّ: «لَسْتُ مِمَّنْ يَصْعَعُهُ خِيَلًا»؛^۲

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «هر کس لباسش را از روی تکبر بر زمین بکشد، خداوند روز قیامت به او ننگرد». ابوبکر گفت: یکی از دو سوی لباس من، شل است و بر زمین می‌افتد؛ اما من مواظبم و آن را بالا می‌گیرم. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «تو از زمره کسانی که آن را از سر تکبر فرو می‌گذارند، نیستی».

و در همین باب، حدیثی دیگر را از ابوبکر آورده است که نشان‌دهنده عمل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است:

خَسَفَتِ الشَّمْسُ وَنَحْنُ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَامَ يُجِرُّ ثَوْبَهُ مُسْتَعْجِلًا، حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ؛^۳

خورشید، غروب کرد و ما در مسجد بودیم و پیامبر شتابان و در حالی که لباسش را می‌کشید، به مسجد آمد.

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۱.

۲. صحیح البخاری، ج ۷، ص ۳۴.

۳. همانجا.

و حدیث صریح دیگر از ابوهریره آمده که پیامبر خدا ﷺ فرمود:

لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى مَنْ جَرَّازَرَهُ خِيَلًا؛^۱

خدا به کسی که لباسش را از سر تکبیر [بر زمین یا به دنبال خود] بکشد، نمی‌نگرد.

مسلم بن حجاج نیشابوری نیز این حدیث را در کتاب خود آورده و حدیث دیگری را هم نقل کرده که از همه روایات، صریح‌تر است و با منحصر کردن در قصد تکبیر، نتیجه را روشن می‌دارد و مجالی برای تردید و تأویل باقی نمی‌گذارد. او این حدیث را با طرق متعددی از این عمر نقل می‌کند:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ بِأُذُنِي هَاتَيْنِ يَقُولُ: مَنْ جَرَّازَرَهُ لَا يُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا الْمَخِيلَةَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛^۲

با همین دو گوشم شنیدم که پیامبر خدا می‌فرماید: هر کس لباسش را [بر روی زمین] بکشد و از این کار، مقصودی جز تکبیر نداشته باشد، خداوند در روز قیامت به او نمی‌نگرد.

آری شخص متکبر از نگاه عنایت الهی دور می‌ماند و ره به دوزخ می‌برد.^۳

۸. اسباب ورود حدیث

قرینه‌های غیر لفظی که در دانش فقه الحدیث از آن با عنوان اسباب ورود حدیث یا اسباب صدور حدیث نام می‌برند، اثر قابل توجهی بر فهم و پذیرش حدیث دارد. یک نمونه مشهور، حدیث نبوی و کوتاه زیر است:

۱. همان، ص ۳۳.

۲. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۴۷.

۳. بی‌توجهی به قرینه‌ها و مجموع روایات، موجب شده است که برخی جمودگرایان سلفی، لباس‌های عربی کوتاه و زشتی بپوشند و ساق پای خود را نمایان کنند و با تبختر و تندلی به کسانی که لباس‌های عربی معمولی می‌پوشند، اعتراض کنند؛ غافل از این‌که با این روحیه، خود مخاطب حدیث می‌شوند و همان لباس کوتاه، وسیله «خیلاء» و غرور آن‌ها می‌شود. ایشان به جای استغفار از این عمل خویش، آن را از شعایر اسلام می‌شمردند و مخالفان خود را به بی‌دینی یا کم‌دینی متهم می‌سازند؛ در حالی که اگر به همه احادیث مرتبط با این موضوع مراجعه کنند و برخی را به برخی دیگر باز گردانند و در پرتویک نظر کامل و شامل بدان بنگرند، مقصود روشن این روایات را درمی‌یابند و از ادعاهای خود، دست می‌کشند و در کاری که خداوند وسعت داده است، بر مردم سخت و تنگ نمی‌گیرند (رک: روش فهم حدیث، فصل خانواده حدیث).

مَنْ بَشَّرَنِي بِمُجْرُوحٍ آذَانَ فُلَّةِ الْجَنَّةِ!^۱

هر کس مرا به خروج [ماه] آذار، بشارت دهد، به بهشت می‌رود.

این حدیث فارغ از این که «آذار» چه ماهی است، نزد برخی پذیرفته نیست؛ چون از آن نحوست زمان را فهمیده‌اند. این در حالی است که قرینه‌های مقامی و سبب ورود حدیث نشان می‌دهد که مقصود حدیث، چیز دیگری است.^۲ این قرینه‌ها در گزارشی تفصیلی زیر آمده است. گزارش را شیخ صدوق، از ابن عباس نقل کرده است:

كَانَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَسْجِدِ قُبَاٍ وَعِنْدَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْكُمْ السَّاعَةَ، رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ فَلَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ قَامَ نَفَرٌ مِنْهُمْ فَخَرَجُوا وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يُحِبُّ أَنْ يَعُودَ لِيَكُونَ أَوَّلَ دَاخِلٍ فَيَسْتَوْجِبَ الْجَنَّةَ، فَعَلِمَ النَّبِيُّ ﷺ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَقَالَ لِمَنْ بَقِيَ عِنْدَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ: إِنَّهُ سَيَدْخُلُ عَلَيْكُمْ جَمَاعَةٌ يَسْتَيْقِنُونَ، فَمَنْ بَشَّرَنِي بِمُجْرُوحٍ آذَانَ فُلَّةِ الْجَنَّةِ، فَعَادَ الْقَوْمَ وَدَخَلُوا وَمَعَهُمْ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ لَهُمْ: فِي أَيِّ شَهْرٍ نَحْنُ مِنَ الشُّهُورِ الرُّومِيَّةِ؟ فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ: قَدْ خَرَجَ آذَانِي رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ ﷺ: قَدْ عَلِمْتُ ذَلِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ لَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَعْلَمَ قَوْمِي أَنَّكَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَكَيْفَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ وَأَنْتَ الْمُظْرُودُ عَنْ حَرَمِي بَعْدِي لِحَبَبَتِكَ لِأَهْلِ بَيْتِي فَتَعْبِشَ وَحَدَكَ وَتَمُوتَ وَحَدَكَ وَيَسْعُدُ بِكَ قَوْمٌ يَتَوَلَّوْنَ تَجْهِيرَكَ وَدَفَنَكَ، أَوْلَيْتَكَ رُفَقَائِي فِي الْجَنَّةِ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ؛^۳

روزی پیامبر ﷺ در مسجد قبا با اصحاب خود نشسته بود. به آنان فرمود: نخستین فردی که اکنون بر شما وارد می‌شود، از بهشتیان است. برخی افراد، چون این سخن را شنیدند، بیرون رفتند تا شتابان باز گردند و به سبب این خبر، از بهشتیان شوند. پیامبر ﷺ این را فهمید و به آنان که مانده بودند، فرمود: اکنون چند نفر بر شما در می‌آیند که هر یک از دیگری سبقت می‌جوید. از میان آنان، هر کس به من بشارت دهد که ماه آذار، تمام می‌شود، اهل بهشت است. پس آن گروه بازگشتند و وارد شدند و ابوذر رضی الله عنه نیز با آنان بود. پیامبر به آنان فرمود: ما در کدام ماه رومی هستیم؟ ابوذر پاسخ داد: ای پیامبر خدا! آذار تمام شد. پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوذر! این را می‌دانستم، اما دوست داشتم که امت من بدانند تو بهشتی هستی و چسان بهشتی نباشی، در حالی که

۱. مقدمه ابن الصلاح، ص ۱۶۱.

۲. برای آگاهی بیشتر رک: «پنداره نحوست ماه صفر»، مجله حدیث حوزه، شماره ۴.

۳. معانی الأخبار، ص ۲۰۴؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷۵.

تورا پس از من، از حرمم (مدینه) می‌رانند، چون به اهل بیت من محبت داری؟ پس، تنها زندگی می‌کنی و تنها می‌میری و گروهی سعادت تجهیز و کفن و دفن تورا می‌یابند که آنان، همراهان من در بهشت جاودان‌اند؛ بهشتی که به پرهیزگاران، وعده داده شده است.

گفتنی است این نمونه، نشان‌دهنده تأثیریک قرینه خرد و سبب ورود خصوصی بر معنا و مقبولیت حدیث است. در یک عرصه گسترده‌تر و با توجه به فضای کلان اجتماعی نیز می‌توان مواردی را از اثرگذاری سبب ورود حدیث نشان داد. حدیث کنز خواندن مبلغ اندک دو دینار این گونه است که همراه سبب ورودش از گفتگوی راوی و امام صادق علیه السلام به دست آمده است. عبدالرحمان بن حجاج این گفتگو را گزارش کرده است:

قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الزَّكَاةِ، مَا يَأْخُذُ مِنْهَا الرَّجُلُ؟ وَقُلْتُ لَهُ: إِنَّهُ بَلَعْنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: أَيْمًا رَجُلٍ تَرَكَ دِينَارَيْنِ فَهُمَا كَرِيٌّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ. قَالَ: فَقَالَ: أَوْلَيْكَ قَوْمٌ كَانُوا أَضْيَافًا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا أَمْسَى قَالَ: يَا فُلَانُ! إِذْهَبْ فَعَشِّ هَذَا. فَإِذَا أَصْبَحَ، قَالَ: يَا فُلَانُ! إِذْهَبْ فَعَدِّ هَذَا؛ فَلَمْ يَكُونُوا يَخَافُونَ أَنْ يُصْبِحُوا بِغَيْرِ عَدَاءٍ وَلَا يَغْتَابُوا بِغَيْرِ عَشَاءٍ فَجَمَعَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ دِينَارَيْنِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِ هَذِهِ الْمَقَالَةُ، فَإِنَّ النَّاسَ إِنَّمَا يُعْطَوْنَ مِنَ السَّنَةِ إِلَى السَّنَةِ فَلِلرَّجُلِ أَنْ يَأْخُذَ مَا يَكْفِيهِ وَيَكْفِي عِيَالَهُ مِنَ السَّنَةِ إِلَى السَّنَةِ؛^۱

راوی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مقدار زکاتی که شخص می‌گیرد پرسیدم و به ایشان گفتم که پیامبر خدا فرمود: هر کس که دو دینار بر جای بگذارد، پشانی‌اش را با آن، داغ می‌نهند. امام فرمود: این درباره کسانی بود که میهمان پیامبر خدا بودند و چون شب می‌شد پیامبر به او (میهمان) می‌فرمود: برو و خود را با این غذا، سیر کن و چون صبح می‌شد، مبلغی می‌داد و می‌فرمود: برای خود صبحانه‌ای تهیه کن و از این نمی‌هراسیدند که بدون صبحانه و شام به سر برند. از این میان، مردی دو دینار اندوخت و پیامبر خدا درباره‌اش این جمله را فرمود؛ وگرنه، مردم هزینه یکساله خود را یکبار در یافت می‌کنند. پس هر کس می‌تواند مخارج یکساله خود و خانواده‌اش را بگیرد.

جالب توجه است که حدیث دیگری با اشاره به سبب ورود خصوصی حدیث، همین نتیجه را گرفته است. حدیث را ابان نقل کرده است:

۱. معانی الأخبار، ص ۱۵۲.

ذَكَرَ بَعْضُهُمْ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: بَلَّغْنَا أَنَّ رَجُلًا هَلَكَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَتَرَكَ دِينَارَيْنِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: تَرَكَ كَثِيرًا. قَالَ: إِنَّ ذَلِكَ كَانَ رَجُلًا يَأْتِي أَهْلَ الصُّفَّةِ فَيَسْأَلُهُمْ فَمَاتَ وَتَرَكَ دِينَارَيْنِ!^۱

شخصی نزد امام کاظم علیه السلام گفت: به ما رسیده است که مردی در زمان پیامبر خدا درگذشت و دو دینار باقی نهاد و پیامبر خدا فرمود: مال فراوانی بر جای نهاده است. امام علیه السلام فرمود: او مردی بود که نزد اهل صفه می‌آمد و از آنان گدایی می‌کرد و چون درگذشت، دو دینار بر جای گذاشت.

۹. والایی محتوا

گفتنی است که این‌ها همه زمینه و علت‌های پدید آمدن دشواری در روایات نیستند، بلکه محتوای والایی برخی احادیث و برتر بودن آن‌ها از فهم انسان‌های عادی و گاه دانشوران فرهیخته، دریافت معنا و مراد گوینده را دشوار می‌کند. دانش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، برگرفته از علم قدسی الهی و فراتر از فهم انسان‌های عادی و متعارف است. از این رو، دست‌یابی به قلّه‌های بلند آن، کار هر کس نیست و دریافت عمیق بسیاری از معارف معصومان، روحی پاک، ذهنی جست‌وجوگر، آگاهی فراوان، ضمیری پاک و مهارتی شایسته می‌طلبد. روایات ناظر به خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام از این مقوله‌اند. برخی از متون روایی به خلقت نوری معصومان علیهم السلام پیش از از خلقت حضرت آدم علیه السلام و حتی پیش از خلقت جسمانی و دنیایی آن‌ها اشاره دارند؛^۲ آفرینشی که برای ما خاکیان و گرفتار حصار زمان و مکان، غیر قابل فهم می‌نماید. ما نمی‌دانیم که این خلقت چه ویژگی‌هایی دارد و چگونه می‌توان خلقت نوری را قبل از خلقت بدن و روح تصور کرد؟ بخشی از روایت امام صادق علیه السلام را در این باره می‌آوریم:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظَمْتِهِ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْرُونَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ فُكُنَّا نَحْنُ خَلْقًا وَبَشَرًا نُورَانِيَيْنِ...^۳

خداوند ما را از نور عظمتش آفرید. آن‌گاه از گلی اندوخته و نهان در زیر عرش، آفرینش ما را

۱. معانی الأخبار، ص ۱۵۳.

۲. رک: بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱ - ۳۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۸۹، ح ۲.

صورت بخشید و آن نور را در آن جای داد و ما آفریده و انسانی نورانی شدیم.

گفتنی است که معصومان علیهم السلام در بیشتر اوقات در حد عقل ما و مطابق با درک و فهم مخاطبان خود سخن می‌گفتند تا این دشواری‌ها گسترده نشود.

۱۰. تخصصی بودن روایت

برخی احادیث درباره موضوع یا دانشی خاص و در خطاب به متخصصان همان دانش صادر شده‌اند. از این رو، برای دیگر افراد دشوار جلوه می‌نماید؛ برای نمونه روایات دقیق فقهی برای متکلمان مشکل می‌نماید و دست‌یابی به ظرایف و عمق روایات اعتقادی برای عالمان اخلاق دشوار است. نتیجه، آن‌که حل و تبیین روایات عالم ذر یا ناظر به قضا و قدر برای کسانی میسر است که مقدمات این مباحث را آموخته باشند و با زبان روایات آشنا باشند. یک روایت را برای نمونه می‌آوریم و تأکید می‌ورزیم که محتوای روایت برای مخاطبان عادی و حتی برخی دانشوران فرهیخته مشکل است. روایت را بکیر بن اعین، صحابی بزرگ امام باقر از ایشان نقل کرده است.

كان أبو جعفر عليه السلام يقول: إن الله أخذ ميثاق شيعتنا بالولاية لنا، وهم ذرِّيوم أخذ الميثاق على الذرِّ، بالإقرار له بالربوبية ولمحمد عليه السلام بالنبوة، و عرض الله جلَّ وعزَّ على محمد عليه السلام أمته في الطين وهم أظلمة، وخلقهم من الطينة التي خلق منها آدم، وخلق الله أرواح شيعتنا قبل أبدانهم بألفي عام، و عرضهم عليه، و عرفهم رسول الله عليه السلام و عرفهم علياً عليه السلام و نحن نعرفهم في لحن القول؛^۱

خداوند روزی که از همه در عالم ذر پیمان می‌گرفت، از شیعیان ما نیز در آن عالم در باره ولایت ما و نیز ربوبیت خود و نبوت محمد عليه السلام پیمان گرفت و خدای جلیل عزیز، امت محمد را که هنوز سایه و در گل بودند، به او نشان داد. خداوند آن‌ها را از همان گلی آفرید که آدم را آفرید و خدا ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدن‌هایشان آفرید و ایشان را به پیامبر اکرم عليه السلام نشان داد و شناساند و به امیر المؤمنین علی عليه السلام نیز شناساند و ما هم آن‌ها را از آهنگ و شیوه گفتارشان می‌شناسیم.

۱۱. اختلاف و ناسازگاری درونی

تعارض ابتدایی و ظاهری برخی از متون روایی با یکدیگر و اختلاف درونی آن‌ها با یکدیگر

تا آنگاه که حل نشود، مانع پذیرش دست‌کم یکی از دوسوی تعارض می‌شود. این اختلاف‌ها برخاسته از زمینه‌ها و اسباب گوناگونی همچون تقیه، اختلاف پرسش و خواسته روایان، تفاوت فهم مخاطبان و تعدد و تنوع نیاز مکلفان است.^۱ یک نمونه قابل اشاره روایات ناظر به چیزهایی است که باید زکات آن‌ها را پرداخت. برخی روایات آن‌ها را در نه چیز منحصر کرده‌اند و برخی روایات، زکات را بر چیزهایی دیگر، افزون بر این نه چیز، ثابت دانسته‌اند.^۲ گفتنی است دانش مشکل الحدیث در این عرصه از دانش اختلاف الحدیث کمک می‌گیرد و همان قواعد و ضوابط را رعایت می‌نماید.

۱۲. تعارض و ناسازگاری بیرونی

آگاهی‌های ما بر اساس مبانی، دانسته‌ها و پیش‌فرض‌های عقلی و نقلی ما سامان می‌یابد که گاه درست و مقبول‌اند و گاه نادرست. تعارض روایت با این پیش‌فرض‌ها و اصول پذیرفته شده، سبب دشواری در پذیرش یا فهم معنای روایت می‌شود و حدیث را مشکل جلوه می‌دهد. از این رو، باورمندان به عدالت همگانی صحابه، به آسانی نمی‌پذیرند که خطبه شمشقیه را امیرمؤمنان علیه السلام فرموده باشد؛ زیرا مشتمل بر نکوهش شدید برخی از صحابه پیامبر است.^۳ بدین سان بسیاری از بانوان نیز، با خطبه هشتماد نهج البلاغه مشکل دارند؛ زیرا زنان را به کاستی عقل و ایمان توصیف نموده است.^۴ برای حل این گونه مشکلات، نیازمند بهره‌گیری از دانش نقد حدیث هستیم تا مضمون روایت را با معیارهای مقبول و متناسب

۱. رک: منطق فهم حدیث، بخش اختلاف حدیث.

۲. رک: وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۳ باب ۸: «وَجُوبُ الزَّكَاةِ فِي تِسْعَةِ أَشْيَاءَ الدَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْعَنَمِ وَالْجَنْظَةِ وَالشَّعْبِيرِ وَالْتَّمْرِ وَالزَّبِيبِ وَعَدَمُ وُجُوبِهَا فِي شَيْءٍ سِوَى ذَلِكَ مِنَ الْحُبُوبِ وَغَيْرِهَا وَص ۶۱، باب ۹: «اسْتِخْتِابُ الزَّكَاةِ فِيمَا سِوَى الْعَلَاتِ الْأَرْبَعِ مِنَ الْحُبُوبِ الَّتِي تُكَالُ وَعَدَمُ وُجُوبِهَا فِي مَا عَدَا الْأَرْبَعِ وَتَسَاوَى الْجَمِيعِ فِي السَّرَائِطِ» موارد وجوب زکات و خمس، اسماعیل اسماعیلی، مجله فقه، ش ۳.

۳. أما والله لقد تَمَمَّصَهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرِّيحِ، يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ...، حَتَّى مَضَى الْأَوَّلَ لِسَبِيلِهِ، فَادَلَّى بِهَا إِلَى فُلَانٍ بَعْدَهُ... فَيَا عَجَبًا! بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَبَعَدَ وَفَاتِهِ لَمَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرَعِيهَا فَصَيَّرَهَا فِي حَوْرَةٍ خَشْنَاءَ تَعْلُطُ كَلْمُهَا، وَى خَشْنُ مَشْهَاهَا، وَيَكْتُمُ الْعِثَارُ فِيهَا، وَالْإِعْتِدَاؤُ مِنْهَا، فَصَاحِبُهَا كِرَاكِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَسْتَقَى لَهَا حَرَمًا، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمًا، فَمُنَى النَّاسُ لِعَمْرُ اللَّهِ بِخَبِطِ وَشِمَاسِ، وَتَلَوْنَ وَاعْتِرَاضِ... إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حَضَنِيهِ، بَيْنَ نَثِيلِهِ وَمَعْتَلْفِهِ، وَقَامَ مَعَهُ تَبَوَّأِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خَضْمَةَ الْإِبِلِ نَيْتَةَ الرَّبِيعِ، إِلَى أَنْ انْتَكَتْ عَلَيْهِ فِتْلُهُ، وَ أَجْهَرَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَكَبَّتْ بِهِ بَطْنَتُهُ... (رک: نهج البلاغه، خطبه ۳).

۴. عن علي عليه السلام بعد فراغه من حرب الجمل: معاشر الناس! إن النساء نواقض الإيمان، نواقض الحظوظ، نواقض العقول: فأما نقصان إيمانهن فمعمودهن عن الصلاة والصيام في أيام حيضهن. وأما نقصان عقولهن فشهادة امرأتين كشهادة الرجل الواحد. وأما نقصان حظوظهن فموارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ (همان، خطبه ۸۰).

بسنجیم و آن را ردّ یا قبول کنیم؛ هر چند در مواردی، حدیث مشکل پذیرفته می‌گردد و سبب تصحیح مبانی و پیش‌فرض‌ها می‌شود. به گونه کلی، ناسازواری روایت با آموخته‌ها و باورهای پیشینی که مانند یک معیار برای ردّ و قبول حدیث عمل می‌کنند، پذیرش روایت را دشوار می‌سازد. این ناسازگاری گاه میان روایت و معرفت دینی متناظر با آن روی می‌دهد و گاه میان آن و آموزه‌های برآمده از عقل و علم، مانند گزاره‌های اخلاقی، دانش‌های تجربی و حتی نگره‌ها و فرضیه‌های جدید و فرهنگ و سلیقه عرف و یافته‌های نوپدید که هریک را باید در جایگاه خود بررسی نمود.

در هر صورت، رویارویی روایت با پیش‌فرض قطعی، مقبول و قابل اثبات، آن را از اعتبار فرو می‌اندازد و ناگزیر از تأویل آن می‌شویم. اگر تأویل حدیث، ناشدنی باشد یا چاره ساز نباشد، در این صورت حدیث کنار نهاده می‌شود و علم آن را به گوینده‌اش بازمی‌گردانیم که در روایات به آن «ردّ العلم» می‌گویند.

در سطح بالاتری از تعارض - که حدیث با بدیهیات عقلی یا تعالیم مسلم دینی، رودر رو می‌شود - نیازی به تأویل و ردّ علم نیز نیست، بلکه می‌توان به جعلی بودن روایت حکم داد. در این صورت، روایت از جرگه احادیث مشکل بیرون نهاده می‌شود و دانش نقد و وضع حدیث، متکفل بررسی آن می‌گردد. این گونه متون - که در تنافی و تعارض با قرآن و حدیث و دیگر معیارهای قطعی هستند - ارزش سرمایه‌گذاری برای حل مشکل را ندارند؛ چون حکایت‌گرواقعی سنت نیستند. این متون برای سودجویی و دست‌یابی به منافع شخصی و گروهی، ساخته شده و به معصومان علیهم‌السلام نسبت داده شده‌اند. برخی از این متون، خطرناک و درگستره اجتماع، مشکل‌آفرین هستند و باید افشا و کنار گذاشته شوند؛ یک نمونه، روایات مشروعیت‌بخشی به حاکم ستمگر و همه دستورات او حتی دستورات مخالف حکم الهی است. حاکمانی جائز و غیرقانونی که با زور و نیرنگ، خود را بر مردم تحمیل کرده و فرمان‌هایی مخالف دین صادر می‌کنند. متن یک روایت را می‌آوریم:

حَدِيفَةُ بِنِ الْيَمَانِ: قَالَ [النَّبِيُّ ﷺ]: يَكُونُ بَعْدِي أُمَّةٌ لَا يَهْتَدُونَ بِهَدَايِ وَلَا يَسْتَتُونَ بِسُنَّتِي، وَ سَيَقُومُ فِيهِمْ رِجَالٌ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فِي جُثْمَانِ إِنْسٍ. قُلْتُ: كَيْفَ أَصْنَعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ؟ قَالَ: تَسْمَعُ وَتُطِيعُ لِلْأَمِيرِ وَإِنْ صَرَبَ ظَهْرَكَ وَأَخَذَ مَالَكَ، فَاسْمَعْ وَأَطِعْ!^۱

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ح ۱۴۷۶، ح ۵۲، رک: میزان الحکمة، ج ۱، ص ۲۶۵، باب «أحاديث مجعولة لتثبيت إمامة أئمة الجور».

نتیجه‌گیری

آگاهی از زمینه‌ها، بسترها و چرایی پدید آمدن مشکل الحدیث، اولین گام در دست‌یابی به مفهوم روایات مشکل و دشواریاب است. این آگاهی زمینه حل مشکل الحدیث را در موارد فراوانی آسان می‌کند در این پژوهش با رصد دوازده زمینه پدید آمدن مشکل الحدیث، راهکارهایی متناسب با آن برای حل مشکل ارائه شد. روشن است که گام‌های بعدی در رفع مشکل الحدیث، نیازمند آگاهی از دانش‌های فراوان پیرامونی حدیث است.

کتابنامه

- الأمالی، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ق)، تحقیق و نشر: قم: مؤسسه بعثت، ۱۴۱۴ق.
- آسیب‌شناسی حدیث، عبد الهادی مسعودی، تهران: سمت و دانشگاه قرآن و حدیث، ۱۳۹۲ش.
- بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، علامه مجلسی، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.
- الخصال، محمد بن علی بن بابویه (الشیخ الصدوق)، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسين، ۱۴۰۳ق.
- الدرّة الباهرة من الأصداف الطاهرة. أبی عبدالله محمد بن مکی العاملی الجزینی معروف بالشهید الأول (م ۷۸۶ق)، تحقیق: داود الصابری، الحضرة الرضویة المقدّسة - مشهد، چاپ اول ۱۳۶۵ق.
- روش فهم حدیث، عبد الهادی مسعودی، تهران: سمت، ۱۳۸۴ش.
- صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل البخاری (م ۲۵۶ق)، تحقیق: مصطفی دیب البغا، بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۱۰ق.
- صحیح مسلم، مسلم بن الحجاج النیسابوری (م ۲۶۱ق)، تحقیق: محمد فواد عبد الباقی، قاهره: دار الحدیث، ۱۴۱۲ق.
- علل الشرائع، محمد بن علی بن بابویه قمی، شیخ صدوق (م ۳۸۱ق)، قم: مکتبه الداوری، افست از طبع مکتبه الحیدریة نجف، ۱۳۸۵ق / ۱۹۶۶م.
- غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد آمدی تمیمی (م ۵۵۰ق)، تحقیق: میر سید جلال الدین محدّث ارموی، تهران: دانشگاه تهران، سوم، ۱۳۶۰ش.

- الكافي، محمد بن يعقوب كليني، تصحيح وتعليق: على اكبر غفاري، تهران: دارالكتب الاسلامية، ١٣٨٨ق.
- كنز العُمال، على بن حسام الدين متقى هندی (م٩٧٥ق)، تصحيح: صفوة السقا، بيروت: مكتبة التراث الإسلامي، ١٣٩٧ق.
- المنجارات النبوية، أبو الحسن محمد بن حسين موسوي معروف به شريف رضى (م٤٠٦ق)، تحقيق: مهدي هوشمند، قم: دارالحدیث، ١٣٨٢ش.
- المحاسن، أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي القمي (م٢٨٠ق)، تحقيق: سيد جلال الدين حسيني، تهران: دارالكتب الاسلاميه، سيد مهدي رجائي، قم: المجمع العالمي لأهل البيت عليه السلام، الطبعة الأولى، ١٤١٣ق.
- معاني الأخبار، ابو جعفر محمد بن علي بن بابويه معروف به شيخ صدوق (م٣٨١ق)، تحقيق: على اكبر غفاري، قم: مؤسسه نشر اسلامي، چاپ اول، ١٣٦١ش.
- مقدمة ابن صلاح، عثمان بن عبدالرحمن (م٦٤٣ق)، بيروت: دارالكتب العلميه، چاپ اول، ١٤١٦ق.
- ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (م١١١١ق)، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ق.
- منطق فهم حديث، سيد محمد كاظم طباطبائي، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خميني، ١٣٩٠ش.
- الموضوعات، أبو الفرج عبدالرحمن بن علي بن الجوزي (م٥٩٧ق)، تحقيق: عبد الرحمن محمد عثمان، بيروت: دارالفكر، الطبعة الثانية، ١٤٠٣ق.
- ميزان الحكمة، محمد محمدى رى شهرى، مترجم: حميدرضا شايخى، قم: دارالحدیث، چاپ اول، ١٣٧٩ش.
- نزهة النظر في شرح نخبة الفكر في مصطلح الحديث اهل الاثر، احمد بن على بن حجر عسقلاني، تحقيق: عبد الرقيم الفضيلي، بيروت: المكتبة العصريه، ١٤٢٤ق.
- النهاية في غريب الحديث والأثر، مبارك بن محمد بن محمد جزري ابن اثير (م٦٠٦ق)، قم: مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، ١٣٦٤ش.
- نهج البلاغة، جمع وتدوين: محمد بن الحسين الموسوي (الشريف الرضي) (م٤٠٦ق)، تصحيح: صبحي الصالح، قم: دارالأسوة، ١٣٧٣ش.

- الوافی، محمد محسن بن شاہ مرتضیٰ (فیض کاشانی) (م ۱۰۹۱ق)، تحقیق: ضیاء الدین حسین اصفہانی، اصفہان: مکتبۃ الامام امیر المؤمنین علیہ السلام، ۱۴۰۶ق.
- وسائل الشیعة، محمد بن الحسن الحرّ العاملی (م ۱۱۰۴ق)، تحقیق: مؤسسۃ آل البيت علیہم السلام، قم: مؤسسۃ آل البيت علیہم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

